

# قرآن کتاب زندگان است

(مجموعه درسگفتارهای سیری در سپهر قرآن)

(جلسه دهم : سوره طارق و انفطار)

در جلسه دهم و آخر درسگفتارهای سیری در سپهر قرآن، به نکات هستی شناسانه و انسان شناسانه سوره های طارق و انفطار می پردازیم. سوره طارق از سور مکی است و دارای ۱۷ آیه می باشد. در تفسیر این سوره رابطه علم و دین و یا به عبارتی نسبت علوم تجربی و متن مقدس مورد بررسی قرار می گیرد. در چند دهه گذشته خصوصاً قبل از انقلاب ۵۷ این گرایش در میان مفسران پدید آمده بود که قرآن را باید روزآمد کرد به این معنا که باید نکات و بصیرت های علمی را که در دل آیات به ودیعت نهاده شده استخراج کرد و در منظر و مرآی مخاطبان قرار داد. به عنوان مثال برخی از کارهای مرحوم طالقانی و مرحوم بازرگان در این حیطه قرار می گیرد. مهندس بازرگان طبق این تلقی که از قرآن داشت می کوشید پاره ای از قوانین علمی مانند قوانین ترمودینامیک را از دل آیات استخراج کند و توضیح بدهد که آیات قرآن در تلائم و تلازم با آموزه های علمی جدید است. در سوره طارق چند آیه است که گویی به نحوه به دنیا آمدن انسان و بسته شدن نطفه او مربوط است. در این سوره به آب جهنده ای اشاره می شود که شاید چنان که برخی مفسران گفته اند به تعبیر امروزی اسپرم یا سلول جنسی نر باشد. سپس به چگونگی امتزاج دو سلول جنسی نر و ماده اشاره می شود. به همین خاطر برخی گفته اند که از چنین آیاتی می توان استنباط کرد که قرآن نیز به قوانین علمی پرداخته است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ ﴿١﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ ﴿٢﴾ النَّجْمُ الثَّاقِبُ ﴿٣﴾ إِنَّ كُلَّ نَفْسٍ لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ ﴿٤﴾ فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ ﴿٥﴾ خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ ﴿٦﴾ يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ ﴿٧﴾ إِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ ﴿٨﴾ يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ ﴿٩﴾ فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ ﴿١٠﴾ وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ ﴿١١﴾ وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ ﴿١٢﴾ إِنَّهُ لَقَوْلُ فَصْلٍ ﴿١٣﴾ وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ ﴿١٤﴾ إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا ﴿١٥﴾ وَأَكِيدُ كَيْدًا ﴿١٦﴾ فَمَهْلِكُ الْكَافِرِينَ أَنَّهُمْ رُوِيَءًا ﴿١٧﴾

به نام خداوند رحمتگر مهربان

سوگند به آسمان و آن اختر شبگرد «۱»

و تو چه دانی که اختر شبگرد چیست «۲»

آن اختر فروزان «۳»

هیچ کس نیست مگر اینکه نگاهبانی بر او [گماشته شده] است «۴»

پس انسان باید بنگرد که از چه آفریده شده است «۵»

از آب جهنده ای خلق شده «۶»

[که] از صلب مرد و میان استخوانهای سینه زن بیرون می آید «۷»

در حقیقت او [= خدا] بر بازگرداندن وی بخوبی تواناست «۸»

آن روز که رازها [همه] فاش شود «۹»

پس او را نه نیرویی ماند و نه یاری» ۱۰»  
 سوگند به آسمان بارش انگیز» ۱۱»  
 سوگند به زمین شکافدار [آماده کشت]» ۱۲»  
 [که] در حقیقت قرآن گفتاری قاطع و روشنگر است» ۱۳»  
 و آن شوخی نیست» ۱۴»  
 آنان دست به نیرنگ می‌زنند» ۱۵»  
 و [من نیز] دست به نیرنگ می‌زنم» ۱۶»  
 پس کافران را مهلت ده و کمی آنان را به حال خود واگذار» ۱۷»

خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ . يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ . بعضی از مفسران قرن بیستمی قرآن متکلفانه کوشیده‌اند توضیح دهند که این آیات شاهد و تأییدی بر کشف‌های علم ژنتیک در عصر کنونی است. به این معنا که ماء دافق یا آب جهنده‌ای که در این آیه به آن اشاره شده است به معنای آبیست که حاوی اسپرم است و مراد از خارج شدن آب از میان پشت مرد و استخوان‌های سینه‌زن، اشاره‌ای ضمنی به آمیزش جنسی است. در صورتی که علم جدید اشاره به آزاد شدن ماهانه تخمک‌ها در زنانی که در سنین باروری هستند، دارد و این که در طی آمیزش جنسی اگر آبی که از مرد خارج می‌شود حاوی اسپرم باشد و با تخمک زن در هم بیامیزد، لقاح صورت پذیرفته و جنین شکل می‌گیرد.

البته موارد دیگری نیز در قرآن وجود دارد اما این یک مورد ذکر شد تا به این نکته پردازیم که بعضی از مفسرین خوانش علمی از قرآن دارند که درست و موجه نیست و ادله آن در مباحث آینده ذکر می‌شود. تا زمانی که درک ما از دین منقح نشود و توضیح ندهیم که عموماً چه انتظاری از دین داریم و خصوصاً چه تلقی و تصویری از دین داریم، نمی‌شود قدم از قدم برداشت. آیا زبان متون مقدس و قرآن، زبان علمی است؟ آیا قرآن کتاب تاریخی است و یا زبان استعاری دارد؟ اگر تصور ما این باشد که زبان قرآن، زبان علمی است و یا این که قرآن آمده است تا راجع به واقعیت‌های علمی سخن بگوید و کاشف عالم خارج بوده و کاملاً متناسب با دستاوردهای علمی باشد، حال اگر تئوری‌های علمی تغییر کرد، تکلیف چیست؟

مرحوم سبحانی نیز کتابی راجع به تئوری داروین و نسبت آن با قرآن نوشته‌اند. حال سؤال این است اگر روزی این تئوری، تئوری رایج و مقبولی نبود، چه باید کرد؟ آیا درک ما از متون الهامی و قرآن این است که این متون از تئوری‌های فلسفی و علمی نیز سخن گفته باشد؟ یا نه زبان آن عرفی است که در آن شعر و ضرب‌المثل و حکمت و این‌گونه سخنان آمده باشد؟ در پاسخ می‌توان گفت زبان متون مقدس به زبان عرفی نزدیک تر است هر چند از مؤلفه‌های علمی، تاریخی و فلسفی نیز بهره برده است. اگر انتظار ما از دین و زبان دین این باشد که تمام گزاره‌های دینی مانند یک متن شیمی یا فیزیک، نشان از کاشفیت جهان بیرون داشته باشند، آنگاه سعی می‌کنیم به هر گزاره دینی که می‌رسیم آن را با تئوری‌های رایج متناسب سازیم.

تصور مهندس بازرگان از زبان دین چندان منقح نبود و به همین دلیل فکر می‌کرد چون با زبان علم امروز آشنا هستیم بنابراین می‌توانیم هر جای قرآن درباره انسان و طبیعت سخن گفته شده است، قوانین علمی را از دل آن بیرون بکشیم. در صورتی که قرآن به زبان امروزی بدون نشده بلکه در یک فضای رازآلود که علم تجربی هنوز شکل نگرفته بود آمده است. چرا ما از یک کتاب فیزیک انتظار نداریم که متون تاریخی داشته باشد؟ آیا کتاب حافظ را می‌خوانیم که معادلات دیفرانسیل را بفهمیم؟ مسلماً خیر پس چرا از

قرآن انتظار قوانین علمی را داریم؟ قرآن سویه دیگری دارد. این کتاب مقدس قرار است درباب امور معنوی و باطنی سوگردانی در انسان به وجود آورد. قرار است در انسان خشیت و رهبت به وجود آورد. بنابراین در رابطه با خلقت انسان، وقتی قرآن اشاره به ماء دافق می کند مراد این است که انسان واقف باشد که از چه ماده نازلی خلق شده است و خدایی که انسان را از آب جهنده ای خلق کرده است می تواند پس از مرگ نیز دوباره او را باز گرداند. این موضوع محوری آیات قرآن است نه این که آیا ماء دافق همان آب حاوی اسپرم است یا خیر؟

هدف اصلی و غایت قصوای کتاب قرآن، تعلیم علم جدید نبوده است. هم چنان که مخاطبان پیامبر از علوم جدید چیزی نمی دانستند اما در عین حال از قرآن بهره می بردند. برای قرون متوالی کسی از علم بیولوژی و ژنتیک خبر نداشت و قرار نبود که این کتاب متکفل تبیین گزاره های علمی باشد. هر گاه به این آیات می رسیدند یک آگاهی بین الاذهانی داشتند و بر حسب آن آیات را می فهمیدند. حتی تا زمان صفویه افرادی مانند ملاصدرا و شیخ بهایی نیز با این علوم جدید آشنا نبودند و چنین تفسیری از آیات نداشتند زیرا این تئوری ها هنوز کشف نشده بود اما چیزی از کتاب هدایت بودن قرآن کم نمی شد. آنچه در قرآن اهمیت دارد سویه معنوی و باطنی و دستورالعمل های جهان شمول اخلاقی و معنوی است. برای آموختن فلسفه و علوم باید به سراغ کتاب هایی برویم که مربوط به این علوم هستند. البته نکاتی، استشهداتی و اموری در قرآن آمده است زیرا زبان دین، زبان عرفی است. اما ما باید انتظار خود از زبان دین را منقح کنیم. قرار نیست دین سوپر مارکتی باشد که همه چیز در درون آن باشد. در این صورت اگر تئوری های علمی تغییر یافتند ما یا باید دین را فرو بنهیم یا آن تلقی ها، تلقی های اولیه ناموجهی بوده است.

ویتگنشتاین درباره یکی از آباء کلیسا نقل می کند که او هم می کوشید یافته های علمی را از دل انجیل استخراج کند. از نظر ویتگنشتاین این دو یعنی علم و دین دو بازی زبانی متفاوتی دارند. یکی در دل جهان رازآلود متولد شده و دیگری در دل جهان راز زدایی شده متکون شده است. قرار نیست که متن مقدس با زبانی سخن بگوید که ما امروزه می فهمیم. ما باید تا جایی که می توانیم با علل و اسباب نظری به خصوص به کمک علوم انسانی و علم هرمنوتیک هم افق با متن شویم و غبار زمان را کنار بزنیم و تمام جد و جهد خود را به کار بندیم تا بتوانیم پیام های ابدی و نهایی متن را استخراج کنیم و دچار خطای ناهمزمانی یا آناکرونیزم نشویم. و متن را چنان چه متحقق و متکون شده است بفهمیم و قوت این متن ها را این ندانیم که به زبان امروزی با ما سخن بگویند. بلکه در این بدانیم که انسان پاره ای از نیازهای اخلاقی و معنوی ابدی دارد و این کتاب متکفل پرداختن به آن هاست. به این معنا که دردهای اخلاقی و معنوی خود را تشخیص داده و به دنبال درمان این دردها در این متون مقدس باشیم، زیرا یکی از اوصاف قرآن شفاست و خداوند شفادهنده و شافی دل های مؤمنان است. معنا کردن زندگی در جهان کنونی برای عده ای سخت است و این معنا را نمی توان به عنوان مثال از علوم جدید و فیزیک به دست آورد بلکه بر عهده متون مقدس است. تحدید کردن دایره مشخصات و انتظارات از متون مقدس می تواند به کسب برکات بیشتر از این متون کمک کند.

**يَوْمَ تَبْلَى السَّرَائِرُ. فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ.** روز قیامت روزیست که همه رازها فاش می شود. هیچ حجاب و مانعی برای پوشاندن اسرار وجود ندارد و شخص متفطن به خویشتن خود می شود. در آن روز انسان از حساب خود و اعمالی که انجام داده است آگاه شده و هیچ کس و هیچ چیزی نمی تواند در آن روز انسان را یاری دهد و مانع آشکار شدن اسرار او شود.

**إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ.** قرآن، سخنی است که فیصله بخش است و و حجت را بر مخاطبان تمام می کند. این گونه نیست که این سخن رقیب یا بدیلی داشته باشد یا سخن دیگری ناقض یا باطل کننده آن باشد. هیچ سخنی بر آن رجحان ندارد. در ادبیات سیاسی ایران نیز از اصطلاح فصل الخطاب استفاده می کنند. وقتی گفته می شود فلان مقام سیاسی فصل الخطاب است به این معناست که گویی همه مخاطبه ها و گفتگوها در باره فلان موضوع خاتمه می یابد و قول آن مقام رادع و مانع است و نافذی ندارد.

**فَمَهْلِ الْكَافِرِينَ أَهْمَلُهُمْ رُوَيْدًا.** چند صباحی به منکران و کافران مهلت داده می شود و به عبارتی این مهلت دادن نوعی تهدید محسوب می شود. واژه استمهال نیز به این معناست که خداوند به کافران مهلت می دهد تا به عصیان ورزی ادامه دهند تا به وقت آن به حساب آن ها رسیدگی شود. در اینجا لازم به ذکر است که همان گونه که در مباحث گذشته بیان شد، در اینجا مخاطبین قرآن، کافران فقهی نیستند بلکه مراد کافران حقیقی اند که نمی خواهند تمکین کنند و حقیقت را بپذیرند. اخیراً کتابی را می خواندم که از شیخ بهایی عارف و فقیه بزرگ عهد صفوی نقل کرده بود که طبق روایات و با حکم عقل هر کس که مجدانه و صادقانه دعوی حقیقت داشته باشد اگر به ادیان دیگری غیر از اسلام نیز برسد، خداوند او را عذاب نمی کند. حتی با مبنای قرآنی نیز چنین سخنی درست است. **لا یكلف الله نفساً الا وُسْعها.** ممکن است حتی فردی که حقیقت طلب است به خدا ناپاوری برسد. چنین شخصی دچار خطای معرفتی شده است ولی خطای اخلاقی نداشته است. بین این دو خطا باید تفکیک کرد. ممکن است کسی از شما بپرسد مجموع زوایای یک مثلث چند درجه می شود اگر شما فراموش کرده باشید یا به اشتباه بگویید ۲۰۰ درجه. در اینجا شما دچار خطای معرفتی شده اید زیرا این گزاره درست نیست. یا از شما پرسیده شود که فرمان مشروطیت را چه کسی امضاء کرد و شما به خطا بگویید احمدشاه. این یک خطای معرفتی است. خطای اخلاقی این است که انسان دروغ بگوید یا امری را بداند و به عمد گزینه دیگری را جایگزین آن کند. مثلاً کسی بداند مظفرالدین شاه فرمان مشروطه را امضاء کرده ولی به عمد به شما بگوید احمدشاه تا شما در یک آزمون علمی یا استخدامی رد شوید. در اینجا خطای اخلاقی صورت گرفته است. خطای اخلاقی مستوجب عقوبت و مجازات است، در صورتی که خطای معرفتی چنین نیست. البته که ما باید تلاش کنیم که خطاهای معرفتی مان کم شود. بنابراین مهلتی که خداوند به کافران می دهد به خاطر خطای اخلاقی آن هاست زیرا عامداً و عالماً پا بر روی حقیقت گذاشته اند. سوره بعدی که در این جلسه به آن خواهیم پرداخت سوره انفطار است.

### بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ ﴿١﴾ وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ ﴿٢﴾ وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ ﴿٣﴾ وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ ﴿٤﴾ عَلِمْتَ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ ﴿٥﴾ يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ ﴿٦﴾ الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ ﴿٧﴾ فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَبَّكَ ﴿٨﴾ كَلَّا بَلْ تُكذِّبُونَ بِالدِّينِ ﴿٩﴾ وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لِحَافِظِينَ ﴿١٠﴾ كِرَامًا كَاتِبِينَ ﴿١١﴾ يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ ﴿١٢﴾ إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ ﴿١٣﴾ وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ ﴿١٤﴾ يَصْلَوْنَهَا يَوْمَ الدِّينِ ﴿١٥﴾ وَمَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ ﴿١٦﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ ﴿١٧﴾ ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ ﴿١٨﴾ يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ ﴿١٩﴾

به نام خداوند بخشنده مهربان

آنگاه که آسمان از هم بشکافتد» ۱

و آنگاه که اختران پراکنده شوند» ۲

و آنگاه که دریاها از جا برکنده گردند» ۳

و آنگاه که گورها زیر و زبر شوند» ۴

هر نفسی آنچه را پیش فرستاده و بازپس گذاشته بداند» ۵

ای انسان چه چیز تو را در باره پروردگار بزرگوارت مغرور ساخته» ۶

همان کس که تو را آفرید و [اندام] تو را درست کرد و [آنگاه] تو را سامان بخشید» ۷

و به هر صورتی که خواست تو را ترکیب کرد» ۸

با این همه شما منکر [روز] جزایید» ۹

و قطعاً بر شما نگهبانانی [گماشته شده] اند» ۱۰»

[فرشتگان] بزرگواری که نویسندگان [اعمال شما] هستند» ۱۱»

آنچه را می‌کنید می‌دانند» ۱۲»

قطعاً نیکان به بهشت اندرند» ۱۳»

و بی‌شک بدکاران در دوزخند» ۱۴»

روز جزا در آنجا درآیند» ۱۵»

و از آن [عذاب] دور نخواهند بود» ۱۶»

و توجه دانی که چیست روز جزا» ۱۷»

باز چه دانی که چیست روز جزا» ۱۸»

روزی که کسی برای کسی هیچ اختیاری ندارد و در آن روز فرمان از آن خداست» ۱۹»

ابن خلدون در نوشته‌های خود آورده است که هر گاه سور مکی را با سور مدنی مقایسه می‌کنیم متوجه می‌شویم که عموماً طول آیات سور مکی کوتاه‌تر است. به نظر می‌آید که پیامبر اکرم (ص) در آن تجربه‌های وحیانی که از سر می‌گذرانند رفته رفته با کلام و تجربه وحیانی انس و الفت بیشتری پیدا می‌کردند. به همین دلیل طول آیات مدنی بیشتر است. به مرور هم طاقیت ایشان بیشتر می‌شد و به تعبیر دکتر سروش، پیامبر، پیامبرتر می‌شد و هم برای ابلاغ وحی استعداد و توانایی بیشتری کسب می‌کرد. پیامبر هم به لحاظ انفسی پیامبرتر شد و احوال نیکوتر و دل‌انگیزتری را از سر گذراند و هم به لحاظ آفاقی پیام او بسط و نشر بیشتری پیدا کرد و با مخاطبین و مخالفین بیشتری مواجه شد.

إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ. وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ. وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ. وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ. در ابتدای چند سوره از جزء سی‌ام قرآن از جمله تکویر، انشقاق و انفطار، به احوال روز قیامت پرداخته شده است. در این سوره‌ها پیش‌بینی شده است که هنگام فرا رسیدن روز قیامت چه اتفاق‌هایی رخ خواهد داد.

إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ. وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحَقَّتْ. وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ<sup>۱</sup>

إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ. وَإِذَا النُّجُومُ انكَدَرَتْ. وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ. وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ. وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ. وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ. وَإِذَا النُّفُوسُ رُوجَتْ. وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ. بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ. وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ. وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ. وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ. وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ.<sup>۲</sup>

می‌توان بر روی این آیات به دو گونه تأمل کرد. یا از این جنبه که واقعاً هنگام درهم پیچیدن طومار جهان این وقایع واقعاً رخ می‌دهد و یا در معنای استعاری، این آیات ناظر به هولناک بودن اتفاقات آخرالزمان است.

إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ. انفطار به معنای شکافتن است و یکی از وقایع روز قیامت، شکافتن و گسستن آسمان است. عرفا نیز از این نظر عید ماه مبارک رمضان را فطر نامیده‌اند که زمان شکفتن روح است. بر اثر روزه‌های پی‌در پی و تزکیه نفس و تحمل سختی‌ها و تفقد احوال باطن در ماه رمضان ضمیر و روح انسان می‌شکفت.

وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ. از دیگر احوال روز قیامت، پراکندگی ستارگان است. در زبان فارسی مفهوم نثر در مقابل نظم قرار دارد. مثلاً گلستان کتابی منثور است و بوستان کتابی منظوم یعنی به شعر درآمده است. نظم به معنای فشردن است و شعر در قالبی

۱. سوره انشقاق، آیات ۳-۱

۲. سوره تکویر، آیات ۱۳-۱

فشرده می شود در صورتی که نثر به معنای پراکندگی است. در زبان فارسی واژه نثر نیز از مشتقات نثر است که به معنای پراکندن بخشش و ایثار است.

**عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ.** در روز قیامت هر کس از هر چه انجام داده است آگاهی می یابد. چه اموری که در زمان حیات خود انجام داده است و چه اثرات و نتایج اموری که بعد از مرگ فرد به او می رسد. برکات و آثار فرزند صالح، مدرسه سازی، بیمارستانی که ساخته ایم، کتابی که نوشته ایم، سنت خوبی که گذاشته ایم و هم چنین آثار و نتایج اعمال و باقیات زشت ما در آن دنیا در پیش روی ما قرار می گیرد. این آیه نشان می دهد که چقدر زندگی ما موسع است و به حیات ۷۰ یا ۸۰ ساله ما محدود نمی شود و فرد می تواند اعمالی را انجام دهد که آثار و نتایج آن تا همیشه گریبان آدمی را می گیرد و یا به او نفع می رساند. برخی از علما نیز گفته اند که این آیه تأکید بر مسئولیت پذیری انسان دارد و این که انسان متوجه باشد که هر کاری را خوب انجام دهد زیرا اثرات آن باقی می ماند و بر سرنوشت او تأثیر می گذارد. یکی از شروط تفتن و آگاهی انسان به این مقوله، جدی گرفتن کار خود و عمل کردن به علم خود است.

### نه من ز بی عملی در جهان ملولم و بس      ملالت علما هم ز علم بی عمل است<sup>۳</sup>

حافظ می گوید علم بدون عمل علاوه بر این که انسان را ملول می کند بلکه علما هم عالم بی عمل را ملامت می کنند. اگر انسان کار خود را در این دنیا جدی بگیرد و کارش را درست انجام دهد باقیات صالحات از خود به جای می گذارد.

**يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ.** ای انسان چی شد که خدای خود را فراموش کرده و کوس استقلال زدی؟ همان گونه که در مباحث قبلی گفته شد غرور به معنای فریفتن است. یعنی امور فناپذیر را مانا فرض کردن و امور فناپذیر را نامانا دانستن.

**كَلَّا بَلْ تُكَذِّبُونَ بِالذِّينِ.** خداوند دلیل فریفته شدن انسان را تکذیب روز قیامت از سوی او می داند. یعنی انسان به این دلیل نسبت به خداوند غره شده است که روز قیامت را دروغ می پندارد.

**وَمَا أَذْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ . ثُمَّ مَا أَذْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ . يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ.** تو چه می دانی که روز قیامت چه روزیست. روزیست که هیچ کسی کاری برای کسی نمی تواند انجام دهد. هر کسی به تنهایی در آن روز به احوال خود و رفیق و فتق امور خود می پردازد و قطع امید از دیگران می کند. در این آیات هم به مهابت و هولناکی روز قیامت و هم به قهاریت و مطلق العنان بودن خداوند اشاره شده است و هم بر تفرد انسان تأکید شده است.

آنچه که می توان از مجموع این آیات فهمید فقط دانستن اوصاف روز قیامت و رعب و وحشت از آن روز نیست بلکه بیشتر تأکید بر مسئولیت پذیری انسان و عمل را جدی گرفتن و محوری است که خود انسان دارد و این که کسی بار دیگری را به دوش نمی کشد. ما یکان یکان به سوی او باز می گردیم. خداوند طوق بندگی بر گردن ما افکنده و ما باید به تنهایی بار این طوق را بکشیم و در محضر خداوند حاضر شویم. اگر این نکات در روی پیش ما باشد بهتر می توانیم امور معنوی خود را سامان ببخشیم. قرآن برای زندگان نازل شده نه برای مردگان. این آیات باید به ما

کمک کند که تمهید مقدمات کنیم و متفطن به این امر باشیم که این مسیر را باید به تنهایی طی کنیم. انسان تنها به دنیا می آید و تنها خواب می بیند و تنها از دنیا می رود. هیچ کس در این تجربه ها با ما مشارکت ندارد. ما نمی دانیم چه موقع از دنیا خواهیم رفت بنابراین باید آذوفه و توشه مسیر را آماده کنیم. ما حتی نمی دانیم پس از مرگ چه بر ما خواهد رفت. مهم این دورانیست که در آن به سر می بریم و چند صباحی که در این دنیا هستیم که چگونه نفس مطلا پیدا کنیم و توشه ای برای سفر آخرت بر گیریم.

**نمی دانم پس از مرگم چه خواهد شد  
نمی خواهم بدانم کوزه گر از خاک اندامم  
چه خواهد ساخت  
ولی بسیار مشتاقم  
که از خاک گلویم سوتکی سازد  
گلویم سوتکی باشد  
به دست کودکی گستاخ و بازیگوش  
و او یکریز پی در پی  
دم گرم خودش را بر گلویم سخت بفشارد  
و خواب خفتگان خفته را آشفته تر سازد  
بدین سان بشکند در من<sup>۱</sup>**

ما نمی دانیم بعد از مرگ ما چه خواهد شد و بر این جسم من چه خواهد آمد و کوزه گر با خاک ما چه خواهد ساخت. تمام قصه در مورد چگونه طی کردن این مسیر تا به انتهاست. اگر مهذب باشیم و اسباب و ادوات مکفی مهیا کرده باشیم دیگر باکی نخواهیم داشت.

## **چون دوم بار آدمی زاده بزاد پای خود بر فرق علتها نهاد<sup>۲</sup>**

مرحوم شریعتی دعای خیلی خوبی دارد:

**خدایا: "چگونه زیستن" را تو به من بیاموز، "چگونه مردن" را خود خواهم آموخت<sup>۳</sup>.**

یعنی تمهید مقدمات کردن یا به تعبیر سقراط چگونه زندگی کنم که ارزش زیسته داشته باشد. و به تعبیر امام علی موتوا قبل ان تموتوا. خدایا تو این گونه زندگی کردن را به من بیاموز دیگر باکی از چگونه مردن ندارم.. وجود تبدیل یافته و وجود مهذب است که می تواند ارزش زیستن داشته باشد.

آدم اینجاست و در این تنهایی سایه نارونی تا ابدیت جاریست.

۱. شعری منسوب به دکتر شریعتی که این نسبت تأیید نشده است.

۲. مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیان آنک هر چه غفلت و غم و کاهلی و تاریکیست همه از تنست کی ارضی است و سفلی

۳. دکتر علی شریعتی، کتاب نیایش